رهنمود هائی در مورد شیوهٔ تهیه گزارش از روستاها، کارخانه ها، وقایع و....

نشر آوا

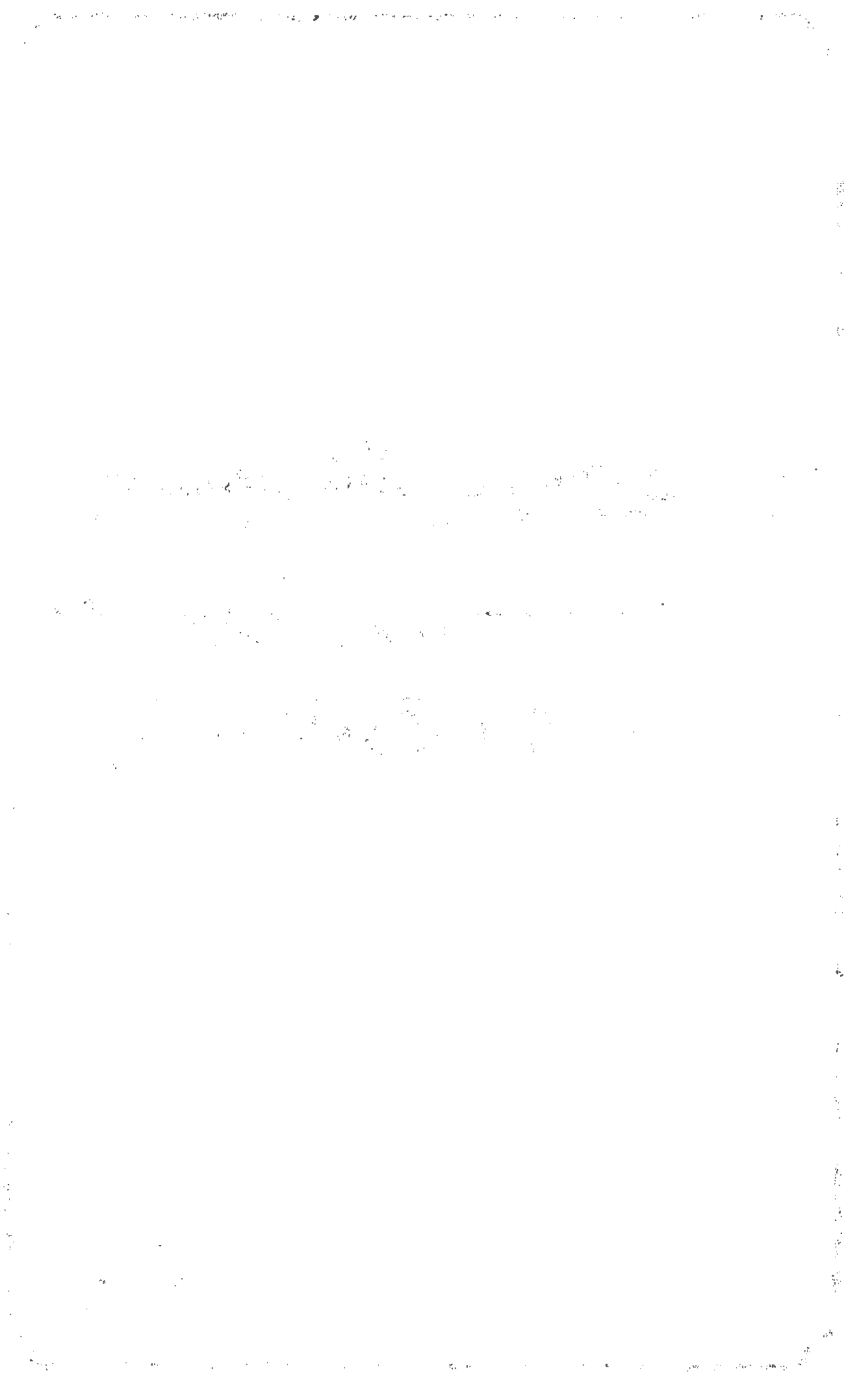

بسم الله الرحمن الرحیم

رهنمودهایی در مورد شیوه تهیه گزارش از روستاها ،کارخانه‌ها ، وقایع و . . .

مقدمه:

گزارش چیست وبه چه کار میآید ؟ این نخستین سئوالی است که هرگزارشگر و به ویژه هر پیشگام گزارشگری می‌بایست قبل از شروع کار ، ازخود بکند و تا جوابی برای‌آن نیافته ، دست‌به‌عمل نزند . این‌سئوال به مفهوم کاوش در انگیزه گزارشگری است و مسلما " هرکس درچارچوب پاسخی‌که برای این‌سئوال می‌یابد ،آهنگ حرکت‌میکندتابه‌تهیه‌ٔگزارش اقدام ورزد . و در این رابطه ،گزارش او نیز همواره‌رنگ و بوئی‌ازانگیزه های‌وی دارد و همان هدفهایی‌راکه او از آغاز دنبال‌میکرده ، در پایان بیان میکند . گزارشگری که برای یک روزنامه کار می‌کند و هدفش جذب مشتری و بالا بردن تیراژ روزنامه است با گزارشگری‌که‌برای‌یک‌هدف کار میکند و تمام نیرو و توان مادی و معنویش را دراین راه به کار میگیرد تا در خلال گزارشش ،دردها و رنجهای توده‌ها را کنکاش کند و ریشه‌های آن‌ها را بیابد تا بتواند راه حل و چاره علاج ارائه دهد،مسلما" دارای یک انگیزه و ایده نیستند و حاصل کارشان نیز بوضوح تمام با یکدیگرمتفاوت است .

باید بی‌پرده اذعان داشت که انگیزه هرگزارش یا گزارشگر، شیوه انجام‌کار را بخودی خود تعیین می‌نماید. یعنی او که برای بکف‌آوردن نان، قدم و قلمش‌را در راه تهیه گزارش بکار میگیرد، شیوه‌ها وتاکتیکهای خاص خود را دارد. شیوه‌هایی‌که‌بتوانند هرچه بهتر، هدف‌او راکه جلب و جذب خواننده وبالا بردن‌تیراژ روزنامه است، تامین نمایند. و ازآن سوی دیگر نیز، آن کسی که هدفهای انسانی و مردمی داردو گزارش را نه‌بخاطر گزارش‌بلکه بخاطر مردم و عشق به‌توده‌ها واحساس مسئولیت درقبال محرومیتها وفلاکتهای زندگی‌آنان است که تهیه میکند، شیوه‌ها و راههای ویژه‌ای را دنبال میکند تا به‌آرمان وهدف خویش نائل آید. در این نوشتاری که پیرامون شیوه‌های تهیه گزارش، جمع بندی‌وتدوین شده‌است، قبل از هرچیز ما به تبیین‌انگیزه گزارشگری‌خواهیم پرداخت تا ببینیم که آیا کسی که میخواهد در چارچوبه و محدوده این اندیشه (اندیشه سازمان)، قدم به دنیای شگفت وپرزیر وبم و درس‌آموز توده بگذارد و از روابط حاکم برهر محیط گزارش تهیه کند، قبل از هراقدامی باید چگونه‌انگیزه‌های خودرا برای‌خویش‌تبیین‌کند و ازآغازکه‌میخواهد قدم در این راه دراز وپراعجاب بگذارد، باید چه هدفی را منظورنظر خویش‌داشته باشد تا درپایان‌کار ببیند که آیا تا چه حد توانسته است بدان، جامه تحقق بپوشد؟و نیز اینکه، در ضمن کار، هیچگاه از خاطر نبردکه برای چه وارد این کار شده است و چه منظوری رابی‌میگیردکه مبادا خدای ناکرده، در بین راه لغزشی را دچار شود و انحرافی‌را، که باعث دور افتادن او از هدف شود.

آنگاه‌که‌انگیزه‌ها روشن شد، به‌شیوه‌ها خواهیم پرداخت‌تاراههای وصل بهدف را نیز بشناسیم‌وبدانیم که چگونه باید گزارش تهیه کرد و چگونه گزارشی باید تهیه کرد تا آن‌هدفها‌را تحقق‌بخشد؟پس، سخن‌را از تبیین انگیزه‌ها شروع می‌کنیم.

۱ ــ پیشگام باید در مکتب توده استادی کندنه در مکتب خویش:

هر چند که تولید فکر و اندیشه‌هایی نو، بخش عمده‌ای‌از رسالتها

و مسئولیتهای پیشگام را در جامعه تشکیل میدهد و او اساسا" محور تلاش وفعالیت خویش را در حول ایجاد بستر نوینی از اندیشه وطرح راههای تازه‌ای برای تفکر متمرکز میسازد ، اما برای اجرای آرمانها وایده‌آلهای حقیقی پیشگام ، این تنها شرط لازم است اما کافی نیست . یعنی گرچه پیشگام ، پیشگام بودنش را در مسیر پیشتازی و ابداع فکری بکف میآورد و پرچم خودآگاهی تازه‌ای را در پیشاپیش صفوف خلقها به اهتزاز در میآورد ، اما این ،همه بار سنگین مسئولیت و رسالت او را شامل نمیشود . زیرا که پیشگام ، تنها مامور تدوین و شکل دادن به پیام نیست بلکه ماموریت خطیرتر و پراهمیت ترش را ابلاغ همین پیام به توده‌ها تشکیل میدهد . واین ، وظیفه ای سخت ودشوار است ،وظیفه‌ای که برای اجرای آن ، پیشگام باید راههایی را بیابد تا از طریق آنها ، حرفهای تازه خودرا که پیام خودآگاهی و شعور و بینش ، در آن است ، بگوش توده‌ها برساند و آنها را از این طریق ، دعوت به قیام، حرکت و مبارزه نماید .

پس، مسئولیت و رسالتهای پیشگام در دو مرحله خلاصه میشود : نخست او باید به‌تبیین و تفسیر هدفها ،آرمانها و ایده‌آلهایش ازطریق تدوین اندیشه و تفکر نوین خویش بپردازد ، و با ارائه آن فکر به‌جامعه روشن کند که چه آرمانها وایده‌آلهایی در ذهن دارد و چه هدفی رادر نهایت ،پی‌گیری میکند . و دوم اینکه به پی‌جویی از راههائی‌بپردازد که بتوانند او را هر چه بهتر ، اصولی‌تر و سریعتر ، به اهدافش برسانند. پیشگام ، نیک میداند که راه وصول به ایده‌آلهایش ، ازخودآگاهی توده‌ها میگذرد وبرای خودآگاه سازی توده‌ها نیز او باید ،پیام خویش‌را که بیان و تفسیر آن آرمانها و هدفهاست ، به گوش توده‌ها برساند تا آنها بدانند که او چه میگوید و چه میخواهد و خودشان ، چه باید بگویند و چه باید بخواهند .او تنها کافی است که به توده‌ها اندیشه بدهد .آنها دیگر خود خواهند اندیشید وراه خود را باز خواهند یافت . این است که در نهایت ، راههای وصول به هدف از برای پیشگام ، تبدیل میشود به راههای انتقال پیام به توده‌ها وایجاد اندیشه وخودآگاهی حرکت آفرین و تحول بخش در آنها .

از این پس، پیشگام به کجا ره میبرد؟ به آنجا که‌می‌بیند وحس میکند و درتلاطم عینیت برخوردهای اجتماعی‌اش درمی‌یابد که‌تودمرا نمی‌توان درسر کلاس‌های بحث‌وفحث و اندیشه و مکتب‌تئوری وذهنیت وتجزیه و تحلیل های منطقی وفلسفی‌و علمی حاضر ساخت وهمانگونه‌که بـه یک روشنفکر اندیشمند و جستجوگر، با او نیز سخن گفت‌و از اوهم متقابلا" انتظار سخن داشت. مکتب توده کلاسهای درس تئوریک نیست بلکه حرکت است و عمل است و زندگی. مکتب توده، زندگی اوست. حیات روزمره و برخوردهای اجتماعی وروابط معمول و متداولی است‌که وی روزانه، با آنهاسر و کار دارد و از طریق آنها می‌فهمد ومی‌فهماندو تبادل اندیشه‌و نظر میکند. این است که با توده نمی‌توان همچون یک روشنفکرسخن گفت زیرا که او مرد اندیشه و ذهنیت‌نیست‌بلکه مردعمل وعینیت‌است وبنابراین، پیشگام‌نباید توده را ازمکتب خویش جداکند وبه مکتب بیگانه و نامفهومی وارد سازد که هیچگونه تجانس‌وهماهنگی با آن حس نمی‌کند. وبنابراین، پیشگام را هیچ چاره‌ای جز این نیست که بجای آنکه توده را شاگرد مکتب خویش(تئوری‌و ذهنیت) سازد، خودش‌استاد مکتب توده (عمل و عینیت) شود و با آن زبـان وآن شیوه و آن روش، حرفهایش را با وی در میان گذارد.

۲ ــ هر تیپ اجتماعی، مکتب خاص خود را دارد، و هر مکتب نیز ادبیات خاص خود را:

ولی پیشگام، این را نیز باید بداند که تمامی خلق دارای یک مکتب عملی واحدنیستند همانگونه‌که تمامی هم صنفان خود او نیزدارای یک مکتب‌فکری‌واحد نمی‌باشند. خلق، از اقشار وطبقات گوناگون تشکیل شده‌است وهرقشری و طبقه‌ای، مکتب‌عملی خاص خود را دارد. هرچند که تشابهات همگونی میـان این مکاتب عملی یافت میشود اما تمایزات بسیاری نیز مابین آنها وجود دارد که درکل، هر کدام را دارای مکتب عملی خاصی کرده است. وپیشگام، وظیفه دارد تا برای رساندن‌پیامش به گوش تمامی خلق، ابتدا در یک یک این مکاتب شاگردی کند و آنهارا بیاموزد و سپس حرفهای خویش را در قالب هر کدام ریخته وآنگاه به

استادی بپردازد.

نوع مکتب عملی هر قشر یا طبقه، بازگشت پیدا میکند به نوع و شیوه زندگی اقشار مختلف خلق. و اینجا نیز دیگر بار این پیشگام است که باید دست به یک تقسیم بندی بزند و هرقشر را با مکتب خاص خویش در دنیای ذهنیت، از دیگر اقشار جدا نماید. و ملاکش را نیز در این جداسازی، نوع زندگی اقشار مختلف تعیین میکند، قشر دانشجو، مکتبش دانشگاه. قشر دانش آموز، مکتبش مدرسه. قشر بازاری، مکتبش بازار. قشر کارگر، مکتبش کارخانه. قشر زنان، مکتبشان جامعه. قشر کودکان مکتبشان خانه و کوچه...

پیشگام باید پس از این تقسیم بندی، بکوشد، با هر قشری و مکتبی، ارتباط خاص آن را برقرار نماید و از طریق این ارتباط، حرفهایش را و پیامش را به آنان انتقال دهد. اما چگونه و ازطریق چه پل ارتباطی؟ هر قشری، در رابطه با نوع زندگی، شکل روابط و سیستم خاص اجتماعی اش، دارای یک ادبیات خاصی است که با آن ادبیات زندگی میکند، حرف میزند، تبادل نظر واندیشه میکند، دردها و نیازهایش را بیان میکند و درمانها و راه حلها را هم می شنود و می گیرد. دهقان، در رابطه با نوع کارش در مزرعه، روابط اجتماعی اش را در روستا، آداب و رسوم و سنتها و خلق خوی رایج و پذیرفته شده اش در خانواده و اجتماع بزرگتر ده یا دهستان و بخش، نوع ویژه ای از ادبیات را کسب کرده که این ادبیات، اعم از واژه ها، اصطلاحات، تعابیر، تمثیلها، حکایات، شیوهٔ رفتار، نحوهٔ سخن گفتن، شکل ابراز احساسات و عواطف، طریقه اظهار خشم و تنفر و... میباشد که دهقان، عمری را با آنها زیسته و به عنوان بخش عمده ای از زندگی اش، آنها را پذیرفته و به کمکشان حرف میزند، دردها و نیازهایش را بیان میکند، غمها و شادیهایش را مطرح میسازد، تبادل فکر و اندیشه میکند، عوالم و احساساتش را ابراز می نماید و در آن جهان بینی بسته روستائیش، چنان عادت کرده است که همواره به ادبیات خاص خودش اصالت بدهد و کسانی را که به زبان او آشنا نیستند، غریبه و بیگانه پندارد.

یک‌کارگر نیز در محیط زندگی‌وکار خویش و درست به همان‌ترتیب، دارای ادبیات ویژه خود است و همانگونه خود ، با این ادبیات سخن میگوید و زندگی‌می‌کند وبا این فرهنگ چنان خو گرفته است که اگر به یک باره ، آنرا از او بگیری ،حتی زیستن برایش شاق و غیر قابل تحمل میگردد . این است که برای سخن گفتن با وی ، تو ناچاری که مدتی را در نزد وی تلمذ کنی تا ادبیاتش را بیآموزی‌وسپس اندیشه خود را در قالب این ادبیات بریزی و به استادی ،او را تعلیم دهی .

یک دانش‌آموز ، یک بازاری ، یک‌زن ، یک‌کودک‌و . . .نیز هرکدام چنین‌اند . و هر یک در دنیای ویژه‌ای زندگی میکنند باتمام خصوصیات منحصر بفردش. که در این دنیای ویژه ، هر کدام به نمایندگی ازیک تیپ اجتماعی ، ادبیات خاصی دارند وبه زبان مخصوص به خود تکلم می‌نمایند . که بالاجبار آن زبان با زبان تو که میخواهی با آنها سخن بگویی وپیامت را بگوششان برسانی متفاوت است‌وگاه حتی کمترین تجانسی را ما بین آنها نمی‌توانی یافت . و از این روست که تو ، که بار سنگین یک‌رسالت مشترک را بر دوش داری ، مجبوری تا برای انجام آن ،زبان و ادبیات‌مخصوص هر تیپ‌را بیآموزی و آنگاه به آموزش آنها بپردازی .

این ، سخت‌ترین مرحلهٔ کار پیشگام است . دسته بندی توده‌ها بر مبنای تیپولوژی اجتماعی ، وفهمیدن زبان ادبیات خاص هر تیپ ، به منظور یافتن راهی‌که بتوان از طریق آن ، پیام خویش را به درون‌توده‌ها انتقال دهد . دراین رابطه ، ادبیات هر تیپ ، برای‌پیشگام‌روشن میکند که‌چگونه برخوردی‌می‌بایست با وی داشته باشد وچگونه مسائل آن‌تیپ را بـرای خودش تجزیه و تحلیل کند و راه حلهایی را که برای درمان دردهایش تشخیص داده است ، به وی پیشنهاد نماید .

۳ ــ پیشگام ،باید دو خودآگاهی‌را با ادبیات خاص‌دهقان ،بوی‌بدهد :

بعنوان نمونه ، وقتی که پیشگام وارد یک روستا میشود ومیخواهد پیام خویش‌راو خودآگاهی حرکت آفرین و انقلاب زای خویش را به آن دهقان بی‌خبر از همه جا انتقال دهد ،آیا میتواند دست‌دهقان‌راگرفته

و به کناری بکشد و بنشیند مسائل ایده‌آلیسم و رئالیسم و ماتریالیسم و روابط فلسفی و حرکت‌جوهری و تضادهای عارضی و روابط دیالکتیکی را برایش تشریح نماید ؟مسلما" نه . چرا که اساسا" این مسائل با ادبیات خاص دهقان بیگانه است و تو باید بجای این فلسفه بافیها وذهنیت پردازیها که معمولا" کار روشنفکران است ، کاری کنی ، که او در صحنه زمان و جامعه‌اش حضور پیدا کند وشاهد بر عصر خودش وبر دردها و رنجهای خودش بشود . تیپ اجتماعی مورد نظر تو ، یک تیپ غایب است ، در جامعه‌اش غایب است ، در تاریخش غایب است ، و حتی در نزد خودش غایب است . خودش، خودش رانمی‌شناسد و موقع و موضع خود را در جهان ، در جامعه و در رابطه با خویشتن ، درک نمی‌کند .و تو وظیفه داری که او را با رساندن پیام خویش به گوشش،در صحنه حاضرکنی بطوریکه این‌حضور را در همه جا به تثبیت رساند وهمه‌موقع ، خودش در تصمیم گیریها پیشقدم شود . برای تحقق این منظور ، چه باید بکنی ؟

باید قبل از هر چیز بدانی که با چه تیپی روبرو هستی تا بدانی که با او چگونه برخوردی باید داشته باشی ؟ مخاطب پیام تو دهقان است با تمام آن ویژگیهای ادبیاتی و فرهنگی که پیش از این بدانها اشاره‌کردیم . این دهقان ،به وسیله زنجیرهای اسارت بار مرئی‌ونامرئی استعمار ، به‌چار میخ کشیده‌شده است . اندیشه‌اش فلج است ، تفکرش مختل‌است ، قدرت‌اراده‌و تصمیم‌گیریش ازکار افتاده و سراسر زندگیش مسخ گشته است . او ، درتحت‌یک سیستم ضد انسانی و بشدت استثمار گرانه قرار گرفته و همه چیزش را غارت کرده و برده‌اند و اکنون که او مانده ویک خیل عظیم " نان خور" ، مجبور است که برای سیر کردن شکم آنها ، از بام تا شام کار کند و زجر بکشد و با رسنگین زورگوئیهاو حق کشیها را برگرده خویش بکشد ،وعلیرغم اینهمه ، دست دعاوسپاس به آسمان بلند کند که خدای را شکر که سالمم ، خدای را شکر که لااقل چشمم کور نشده و می‌بینم ، دستم و پایم فلج نیست وکارمی‌کنم ،مریض نیستم و در رختخواب نیفتاده‌ام . آری خدا را شکر!!

و اکنون تو میخواهی این دهقان را که عمری طولانی این چنین زیسته و با این زمین ، همچون زمینی که رویش کار میکند ، خو گرفته است ، و همه اینها را سرنوشت و تقدیر لایتغیر برای خویش میداند ، به فکر کردن واداری و روابط استعماری را برایش تشریح کنی . استعمار و مسخیت فکری و فرهنگی را از وجودش بزدایی و او را آماده قیام کنی . قیام برعلیه آنچه که تاکنون بدان عمکین میکرده است . می‌بینی که کار بسیار سخت است . تاکنون تمام تئوریها را آموخته‌ای و پیام حرکت آفرینت در ذهن خودت شکل گرفته است و خودت را این چنین به حرکت وا داشته ، و حال با صحنه عمل روبرو شده‌ای و میخواهی که این پیامت را به توده منتقل سازی و او را نیز بحرکت وا داری . توده نیز دهقانی است با آن شرائط و موقعیت .

این دهقان تو دو چیز نمی‌داند که تو باید او را نسبت به آنها دانسته‌کنی . همین والسلام بر رسالت تو تمام است . اولا" او ، بدبختی ها وبیچارگیها و فلاکتهای زندگی سراسر درد و رنجش را نمی‌فهمد و حس نمی‌کند . درد می‌کشد ، احساس درد نمی‌کند . استثمار میشود اما آن را حق میداند و می‌پندارد که خدا خواسته که چنین شود . همه چیز در نظر او ، رنگی از ثبات گرفته و علیرغم آنکه حس میکند ، یکجای کار می‌لنگد ، اما همیشه سعی میکند که آنجا را به نحوی به خدا مربوط سازد تا بی دغدغه "تغییر" نیابد و ثباتهایش فرو نریزد . وثانیا" او ، به توانایی‌های و نیروهای نهفته در وجودش واقف نیست و قدرت بالقوه خویش را که هر زمان او اراده کند میتواند به فعلیت درآید و به منظور فروپاشی نظام های استثمارگرانه ، بکار گرفته شود ، نمی‌شناسد و بدین خاطر است که حتی اگر ریشه دردهای خود را پیدا کند و بفهمد که ثباتها باید در هم ریخته شوند ، باز هم دچار این توهم است که من تنها یا مای تنها و دست خالی ، چکار می‌توانیم کرد ؟ بگذار همچنان بسوزیم و بسازیم تا سرانجام یکی پیدا شود و داد ما مظلومین را از این ستمگران بستاند !

این است که توی پیشگام ، وظیفه داری که دو خودآگاهی به این دهقان بدهی : یکی خودآگاهی نسبت به ستمی که میکشد و نمی‌فهمد .

ودیگری خودآگاهی نسبت به‌خودشو توان لایتناهی که‌در درونش‌نهفته است و نمی‌داند. آنگاه این دهقان به فکر می‌افتد ،اندیشه میکند، تجزیه و تحلیل میکند ،دشمنان واقعی‌اشرامی‌شناسد ،استثماررامیفهمد استعمار را حس میکند ، استثمارگران و استعمارگران را می‌شناسدوبعد بـه نیروی لایزال خویش مومن میگرددو در می‌یابد که آری ، او قدرت رویارویی با دشمنان خویشرا دارد و میتواند با کمک نیروی ارادهوتوان بازوو اتحادو هم بستگی‌خویش ، نظام ستم‌واستثمار را فرو ریزد .وقتی که دهقان تو به اینجا رسید ، دیگر لحظه‌ای درنگ نخواهد کردوچونان سیلی بنیان کن از جای برمی‌خیزدو آنچنان رهبری صحنه رابدست خواهدگرفت‌که تو را نیز پس خواهد زد و بدنبال خویش خواهد کشاند و برد .

اما تو این دو خودآگاهی را چگونه میخواهی بوی بدهی ؟آیا مثل آن رفیق کمونیست ، به مزرعه می‌شتابی و چون که می‌پنداری تمام‌بد بختی‌ها زیرسراعتقادی است که وی به خداوبه مذهب دارد ، دراولین برخوردت ، بوی‌میگویی که " خدا نیست ؟! " تا او هم در ذهنش‌چنین تداعی شود که " کمونیست " یعنی " خدانیست " ؟ ! اگر چنین کنی در همان لحظه اول‌آنچنان با بیل‌و کلنگ دنبالت‌خواهدکرد که مجبورشوی از ترس دهقان ، به پاسگاه پناه بری ! !

و یا اینکه میروی و او را به کناری می‌کشی و از فلسفه هگل ،اصول دیالکتیک ، ماتریالیسم ، تفاوت پراکسیس و پراگماتیسم ،ماهیت امپریالیسم و پنتاگونیسم و سرمایه داری وابسته و . . .برایش‌سخن میگویی ؟ اگر که این کار را هم بکنی ، بیش از ده دقیقه نمی‌توانی با وی سخن بگویی و خیلی زود خواهی‌دید که دهقان ، پیشگام خویش را رها میکند و به دنبال گاو آهنش در مزرعه میدود .

آری ، تنها راه همان است که اکنون فکر میکنی . باید ادبیات و زبان خاص او را بیاموزی‌و با کمک آن زبان ، آن دو خودآگاهی رابه‌وی منتقل کنی . آنگاه خواهی دید که وقتی او به روابط‌استثمارگرانه حاکم بر خویش واقف شد و توان ستیزه جویی خویش را با استثمارگران در

یافت ، وسرانجام چونان سیلی پرخروش بحرکت در آمده دیگر آن چهره زشتی که از خدا در ذهنش ترسیم کرده است ، عوض خواهد شدوجای آن را چهره نیکو و راستین خدا خواهد گرفت . دیگر آن امام رضایی را که سالانه تمام درآمد او را در یک سفر به مشهد مقدس و تربت پاک امام ، سلطان دین رضا ! از جیبش بیرون میکشید وته مانده‌های دارایی اش را که از دست آن استثمارگران محلی در ربوده بود ، به شکل دیگری تلکه میکرد ، و دست آخر ، تنها نتیجه‌ای هم که برای وی داشت ، استحمار و استحمار و استحمار هر چه بیشتر بود ، در نظر او چهره عوض میکندو تبدیل به امام و پیشوای ضد استثمار میشودو او دیگر میتواند حتی با یاد امام رضا (ع) ، درس استقامت و ستیزه‌جویی و مبارزه بیاموزد . و آن قرآن مسخ کننده و آن شیئی متبرک که گوشه طاقچه گذاشته بود یا توی سینه بچه‌اش انداخته بود وبالای سر مرده‌هایش قرائت میکرد ، از گوشه گرد گرفته طاقچه‌ها پائین کشیده میشود وبه متن زندگی و مبارزه و حیات و حرکت او وارد میگردد . مکتبی میشود که برای او راهنمای عمل خواهد بود .

پس ، توی پیشگام نباید چنین خیال کنی که بانفی خدا برای او بلغور کردن مشتی فرمولها و روابط ذهنی و تئوریک برای او ، بتوانی در وی حرکتی ایجاد کنی . و نیز نباید چنین پنداری که هرموقع بیکار شدی ، یک قرآن بزنی زیر بغلت و سرازیر شوی توی مزرعه و برای وی تفسیر و تحلیل آیات را بکنی . این کار درست است بشرطی که توجهت داشته باشی و جهتت آن باشد که اولا " استثمار را بوی‌بشناسی وثانیا" نیرو و توان خودش را به وی بشناسی . آن هم با زبان و ادبیات خودش نه با زبان و ادبیات خودت . آن روشن فکری که توی شمال شهر ، ویا حتی جنوب شهر نشسته پای منقل و هی شعر میسازد . و فلسفه میبافد و میخواهد از این طریق بین توده وروشن فکر اتحاد برقرار سازد ، تا چه حد از مرحله پرت است ؟! صد وپنجاه سال است که هی داد میزند پرولتاریای جهان . اما هنوز توی خود ایران ، پنجاه تا پرولتاریا هم در آن جهتی که او میخواهد ، متحد نشده‌اند ! او اینها همه نشان عجز

روشن فکران زمان ما در ایجاد ارتباط منطقی و واقعی با توده است و علتش هم همین است که میخواهند همان فرهنگ و ادبیات و اندیشه‌های کلیشه شده و وارداتی را با همان زبان خودشان بخورد توده بدهند. خوب، مسلم است که توده نمی‌پذیرد.

اگر که بتوانی از راه درست وارد شوی و نبض سخن گفتن با دهقان را بفهمی و بدست بگیری، خواهی دید که پس از مدت اندکی، همین دهقانی که هرچه توی سرش میزدند و بارش میکردند، شکرخدا را میکرد که الحمدلله چشمم سالم است ایک مرتبه می‌بیند و حس میکند که خیر، او آنچنان هم که خیال میکرد، خوشبخت نیست و رنجبری او، جای شکر و سپاس ندارد. بلکه او بدبخت‌ترین آدم روی زمین است و با این که دارد شبانه‌روز کار میکند، برای آنهایی که هرگز کاری نمی‌کنند، بازهم سر سال تا ته سال هیچی دستش را نمی‌گیرد. محصولی را که سلف کرده است، ارباب از او می‌گیرد و شش ماه مانده به پایان سال، درآمد او ته کشیده و مجبور است تا برای شش ماه آینده، یا قرض کند و یا سیلی روی خود را سرخ نگه دارد و یا به بیگاری بپردازد و بصورت خوش‌نشین اینجا و آنجا جان بکند. و اینها همه، تقصیر ارباب و خان است. هم دستانش هم، ملا و ژاندارم‌اند! اینجاست که دیگر، توی پیشگام رسالت خویش را به‌انجام رسانده‌ای پیامت را با زبان توده و با ادبیات دهقان، منتقل ساخته‌ای.

۴ــ پیشگام نباید آموختن ادبیات را هدف بداند بلکه ادبیات هرتیپ پل انتقال پیام به آن تیپ است:

پس، اکنون دیگر این حقیقت برای پیشگام روشن شده است که هر چند پیام را او خودش بتواند بخوبی درک کند و برآن مسلط شود، و هر چند بتواند آن را برای همزبانان و هم فکران خودش تبیین و تشریح نماید، ولی در مقابل نتواند این پیام را به متن زندگی توده‌ها ببرد و فکر نوی را که با تلاش و زحمت فراوان بدست آورده است، در مزرعه خلق بپا شد، درست مثل این است که هیچ کاری نکرده. پیام او، حرف او، و سخن نو او، در همان محدوده همزبانانش خواهد ماند

و پس از مدتی کهنه شده و از بین خواهدرفت. همچون بسیاری دیگراز پیامها و اندیشه‌هایی کـه درراکد جمع روشن فکران ماندندوپوسیدند و از بین رفتند و هیچ گاه به جریان خلق نپیوستند.

گرچه پیشگام نیک میداند که برای ابلاغ پیامش به توده‌ها، ابتدا باید به‌تیپ‌بندی اجتماع بپردازد. وباهر تیپی‌به‌زبان و ادبیات‌خودش سخن بگوید، اما باید در نظر داشته باشد که خود این مساله‌آگاهی به ادبیات‌و زبان تیپهای‌اجتماعی، نباید در نظراو بصورت هدف درآید. چرا که وسیله‌ای برای انتقال پیام بیش نیست، اینکه گاه شنیده و گفته میشود که برویم توی کارخانه کار کنیم تا زبان کارگر را بفهمیم، برویم جنوب شهر زندگی کنیم تا زبان توده را یاد بگیریم، برویم در روستا و با روستایی زندگی کنیم‌تا زبانش‌را درک کنیم، اینها اگر که بخاطر یک هدف بالاتر و والاتری صورت نگیردوتو با رفتن به کارخانه، جنوب شهر و با روستا، بطور مکانیکی برخورد کنی و گمان بری که رسالتت و هدفت این است که، زبان ادبیات توده‌را یاد بگیری، همین وبس. خود این کار، آفت تو و پیام تو میشود، هدفت را ازدست میبردو چنین خیال میکنی که آمده‌ای در مکتب عملی توده، فقط درس بگیری و بروی. و آنگاه خوشحال و پیروز که آری، موفق شدم! خیر، توموفق نشدی‌بلکه این تازه آغاز شکست توست. چراکه در نخستین گام، در جا زدی و هدفت را بفراموشی سپردی.

تو وقتی، زبانی را یاد گرفتی، باید حرفی هم داشته باشی‌که با آن زبان، بزنی. همین طوری نیست که کار تو فقط‌آموزش، زبان باشد و بس. اگر چنین باشد، تو پس از آنکه زبان توده را آموختی، چاره‌ای جز این‌نخواهی داشت که همان حرفهای توده را سر با آن زبان بزنی. در این صورت، آیا تو خود تبدیل به‌توده شده‌ای؟! آیا تو به توده جهت داده‌ای یا توده به تو؟! وقتی که تو زبان یک تیپ اجتماعی را می‌آموزی، باید بتوانی با آن زبان حرف بزنی. آن هم حرفهای تازهٔ خودت‌را و در این مرحله حساس باید این نکته را در نظر داشته باشی که حرفهای‌تو الزاماً نباید طوری باشد که آن تیپ را خوش آید. نباید

چنین باشد که وقتی فلان تیپ اجتماعی، با تو گرم گرفت و تو را از خودش دانست و تو احساس کردی که میتوانی خیلی راحت با او سخن بگویی، احساس رضایت و پیروزی بکنی! زیرا پیروزی تو آن زمان است که تو حرفهای خودت را با زبان آن تیپت، برایش بازگو کنی و آن وقت او بازهم احساس بیگانگی با تو را نکند و تو را از خودش بداند و همچنان گرم و صمیمی باشد. نباید بخاطر یاد گرفتن زبان توده، در مقابل وی منفعل باشی و او، حرفهای همیشگی خودش را به تو تحمیل کند و تو زبانت بند آید و حرفهایت را قورت دهی و سراپا گوش در مقابل وی بنشینی و برای آنکه از تو آزرده نشود و احساس بیگانگی با تو را نکند، حرفهایش را تصدیق کنی و هرچه گفت، بگویی درست است و با خنده و احیاناً شوخی موضوع را سپری کنی. این نحوهٔ سخن گفتن با توده نیست زیرا تو در هنگام سخن گفتن، بخاطر اینکه اعتماد او را جلب کنی و طوری وانمود سازی که از خودش می‌باشی، بناچار از مواضع خودت عدول کرده‌ای و حرفهای او را تصدیق کرده‌ای نه حرفهای خودت را. و اصولاً بخاطر اینکه او از تو زده نشود، و تو را غریبه نپندارد، تو حرفهای خودت را خورده‌ای و فقط روی حرفهای او صحبت میکنی آن هم به علامت تصدیق نه تکذیب.

پیشگام باید، در مقابل توده‌ها همواره بر موضع خویش استوار و پابرجا بایستد و هیچ گاه خود را به موضع انفعالی و تدافعی نکشاند.

باید به توده

فرصت حرف زدن داد اما حرفهایش را تصدیق نکرد چرا که اگر توده درست می‌اندیشید و حرفهایش همان حرفهای تو بود که دیگر این همه دردسرها برای چه بود؟ ا پیشگام باید آنچنان دقت و زیرکی داشته باشد که بتواند در حین سخن گفتن توده را به اشتباهات خودش واقف سازد و بخود آگاهی رساند. و آموختن زبان توده یعنی همین. یعنی همین که بتوانی آنچنان با ظرافت و تیزهوشی، حرفهایت را در قالب زبان او، برایش ادا کنی که نه تنها احساس بیگانگی با تو را نکند و چنین گمان نبرد که تو میخواهی عقایدت را بر وی تحمیل کنی، بلکه

حرفهای تو را با جان و دل بپذیرد و بر روی آن فکر کند، بیندیشد و از اینکه چیزی از تو آموخته است، لذت ببرد.

۵ــ تهیه گزارش، راهی برای آموختن ادبیات توده:

و این کار بسیار مشکل است، و تبحر یافتن در آن، موضوع یک روز و دو روز و یک نشست و دو نشست نیست. تو باید این کار را در طی یک پروسه به انجام رسانی و از راههای مختلف واردشوی. باید روان‌شناسی تیپها را بتوانی خیلی سریع انجام دهی. با هرکس بدانی که چگونه باید برخورد کرد. موضع انفعالی گرفتن را که معمولا" برای روشنفکریک عادت است، در خود بکشی و از بین ببری. از برخوردهای ساده و معمولی کوچه و بازار شروع کنی وهر روز خود را آموزش دهی و ارزیابی کنی. زبان و ادبیات خاص هر تیپ را باید بیاموزی وبا هر کدام بزبان خاص خودش سخن بگویی. مساله مهم برای تو این است که احساس بیگانگی تیپها را با خودت بسرعت از بین ببری و جو اطمینان را برقرار سازی و آنگاه درآن جو، حرفهای خودت را بزنی.

آری، گفتیم که این کار مشکل است و باید در طی پروسه انجام شود و این پروسه‌نیز از طریق راههای مختلفی بدست‌میآید که یکی از این راهها، تهیه گزارش از سوی پیشگام است.

دانستیم که ادبیات هر تیپ، راه ورود به دنیای خاص آن تیپ است برای ایجاد تغییر درآن دنیا. لذا، ادبیات توده، بستر حرکت توده‌است اگر که تو آن را درک کنی و محتوایش را دگرگون سازی. و بستر سکون توده است اگر که تو آن را درک کنی، و نتوانی محتوایش را عوض نمایی. تهیه‌گزارش از روستا، کارخانه، مدرسه، دانشگاه، بازار جنوب شهر، اعتصابات، بست نشینی‌ها، وقایع اجتماعی، تلاشی‌است برای یافتن راه ورود پیشگام به این محیطها و وقایع، برای ایجاد و تغییر در آنها. و به عبارت دیگر، تهیه گزارش، میخواهد پروسه یاد گیری زبان و ادبیات توده را آغاز نماید.

گزارشگر در گزارش خویش، تنهااز ماوقع‌ها (یعنی اتفاق افتاده‌ها)

سخن نمی‌گوید ،و کارش خبرنگاری نیست . بلکه از ماوقع و خبرهانتیجه گیری میکند ،آنهارا تجزیه و تحلیل می‌نماید و چنین می‌نویسد که‌مثلا " در فلان روستا با این ویژگیها و مشخصات ، به این دلیل و این دلیل نمی‌توان مستقیما " از استثمار خان سخن گفت ، ویا در فلان روستای دیگر ، بعلت تضادی که دو دسته از اهالی با یکدیگر دارند ، تا زمینه اتحاد مابین آنها برقرار نشود ، نمی‌توان آنها رابر علیه خان ده بسیج نمود و علتش هم‌آن است که اینها هیچ کدام‌تضاد خود رابا خان حس نمی‌کنند .و خان نیز همواره از تضاد بین این دو استفاده میکند ،وهمهٔ بدبختی‌های یک دسته‌را به گردن دستهٔ‌دیگر می‌اندازد . اما این روستا ئیان با غریبه هایی کهواردده میشوند ،بشرطی احساس نزدیکی واعتماد میکنند ، که آنهانماز بخوانند و لذا پیشگام میتواند از این طریق وارد روستا بشودو بسا کسب اعتماد اهالی ، بکوشد تا به کمک پارامترهای جدیدی که در آنجا بدست میآورد ، تضاد هر یک از این دو دسته رابا خان ده ، برای‌آنها نمود عینی بدهد تا با رشد تضاد خارجی ،زمینه مشترک اتحاد مابین‌این دودسته‌ایجادگردد و بر علیه خان بسیج‌شوند .

پس ، هدف‌وانگیزه تهیه گزارش ، اکنون دیگرروشن است وپیشگام از آغاز میداند که بدنبال چیست ؟ اما اکنون باید با کیفیت وچگونگی تهیه گزارش آشنا شود :

۶ـ چگونگی تهیه گزارش :

پیشگام در نخستین مرحله‌باید دیالکتیک‌خاص حاکم بر هرمحیط را کشف کند .یعنی‌تضادها را بشناسد ،اصلی و فرعی کند ، جهت‌حرکت رادرآن محیط بفهمد ،رابطه ارگانیک‌و تنگاتنگ‌جریانات ،وقایع ،اشخاص و اماکن‌را درک کند .و دست آخر نتیجه بگیرد که چگونه میتواند دراین محیط به فعالیت بپردازد بطوریکه با هیچ یک از موانع موجود اصطکاک حاصل ننماید و به بهترین وجه‌ممکن ، تضاد اصلی را رشد دهد وبزرگ کند تا تضادهای فرعی تحت الشعاع قرار گیردو بدین وسیله بکوشد تا جهت حرکت کلی را در آن محیط عوض نماید و در این مسیر ،همواره

ارتباط ارگانیک وقایع و جریانات گوناگون را در نظر داشته باشدوبداند که مثلا" وقتی در فلان کارخانه ، با فلان کارگران بدرفتاری کرد ، این عمل ، تاثیر منفی در سایر کارگران میگذارد ویا برعکس.

پیشگام باید بداند که هر محیط ، دیالکتیک خاص خود را دارد و این طور نیست که اگر در یک جا با یک سلسله پارامترهایی برخورد نمودو نتیجه گیریهایی کرد ، بتواند آنها را عینا" به محیطهای دیگر هم تعمیم دهد . حتی دیالکتیک یک کارخانه را نمی‌توان در کارخانه مشابه دیگر ، هم مشاهده نمود . البته گذشته از دیالکتیک خاصی که هر محیط دارد ، یک دیالکتیک عام هم موجود است که کل جامعه را در برمیگیرد ولذا ، طرح این سخن منافاتی با این ندارد که ما دیالکتیک عام جامعه را در نظر نگیریم زیرا که همان دیالکتیک خاص ، بنوبه خود ، ریشه در دیالکتیک عام دارد و از آن ، نشات میگیرد .

دومین نکته اینست که پیشگام به منظور درک درست و دقیق دیالکتیک هر محیط ، می‌بایست اطلاعات قبلی‌یی راجع به آن داشته باشد . مثلا" وقتی میخواهد وارد یک روستا بشودو گزارش تهیه کند ، اطلاعات کلی‌یی‌هرچند دست وپا شکسته و غلط ، از آن روستاداشته باشد تا وقتی که وارد محیط میگردد ، به سرعت بتواند روابط را کشف کند . لااقل بداند که از کجا باید شروع کند و به چه کانالهایی باید اعتماد داشته باشد ، صحبت خویش را با مردم از چه موضوعی آغاز نماید ؟و . . . این اطلاعات میتواند راجع به تاریخ ، موقعیت جغرافیائی و اجتماعی و انسانی ، زبان ، مذهب ، نژاد سابقه‌مبارزاتی ، نوع سیستم حاکم ، نقطه اعتماد و اتکاء مردم ، نهادهای موجود وسازمانهای مردم ، طرز تفکر آنها ، برداشتشان راجع به رژیم ، رابطه‌شان با روحانی‌محل ، وجود مدرسه ، پاسگاه ، رودخانه ، امام زاده و . . . باشد . البته بدست آوردن همه این اطلاعات لازم است اما قسمی از آنها را میتوان در خود محل بدست‌آورد .

پس بطور کلی میتوان چگونگی تهیه گزارش را این چنین خلاصه کرد که اولا" مهمترین وظیفه پیشگام این است که با کشف دیالکتیک خاص‌هر محیط نیازها و مسائل خاص آن محیط را کشف کند وبرای آنها

راه حل ارائه نماید. برای اینکه این دیالکتیک را کشف نماید، پیشگام باید قبل از هرچیز یک سری اطلاعات اولیه را چه در قبل از ورود به محیط، چه در خود محیط

بدست آورد تا بتواند بر مبنای آن اطلاعات، دیالکتیک محیط را شناسایی کند. کشف دیالکتیک به چه معناست؟ برای آنکه پاسخ این سئوال روشن شود، یک مثال میآوریم*:

فرض کنیم که میخواهیم از روستای "محمد آباد" گزارشی تهیه کنیم و در خلال این گزارش تشریح نمائیم که چگونه میتوان با مردم این روستا بر اساس دیالکتیک خاص خودشان سخن گفت و پیام خویش را به

---

* ــ همان گونه که در جزوه "دیالکتیک کور و دیالکتیک روشن" مقاله دوم، مشروحا" بیان شده است. دیالکتیک از دیدگاه ما بعنوان متد تلقی میشود. متدی که بر سه اصل عمده است. اصل اول، اصل حرکت است. دوم، اصل تضاد و سوم، اصل تاثیر متقابل یا رابطه متقابل. لذا، وقتی که میگوئیم برای تهیه گزارش از یک محیط میبایست دیالکتیک آن محیط را کشف کرد، منظور این است که اولا" حرکت تودهها را در آن محیط شناخت، و جهت آن را پیداکرد. در اینجا عوامل موثر در جهت گیری حرکت تودهها خود بخود مطرح میشوند، ثانیا" تضادهای موجود در محیط را شناسایی کرد و آنها را اصلی و فرعی نمود. در اینجا گرچه تضاد انسانها با طبیعت نیز میتواند مطرح باشد اما معمولا" این تضاد عمده نمی باشد مگر در شرائط استثنائی. اما روال معمولی شناسایی تضادها و دسته بندی آنها، به مسائل اجتماعی مربوط میگردد. ثالثا" به بررسی وشناخت تاثیرات متقابلی پرداخت که وقایع، حوادث جریانات، اشخاص، مختلف در یک دیگر میگذارند، و پیشگام هنگام برخورد با هر یک از این وقایع، بناچار باید ارتباط ارگانیک آن را با سایر حوادث و جریانات نیز در نظر بگیرد. حال برای آنکه دیدگاه روشن تری از مساله کشف دیالکتیک هر محیط بدست آوریم، بهتراست به مثالی که در متن مطرح شده با دقت بیشتری توجه کنیم و خود مانیز بکوشیم مثالهای دقیق تر و کاملتری را برای خود طرح نمائیم.

آنها ابلاغ نمود. قبل از هر چیز باید اطلاعات لازم را بدست آوریم. جمعیت این روستا چقدر است؟ پاسخ این سئوال میتواند ما را در شناخت هر چه بهتر وضع اقتصادی آنها یاری دهد. مذهب ونژادشان چیست؟ با این سئوال ما میتوانیم بفهمیم که آداب و رسوم سنتهای مذهبی و قومی آنها چگونه میتواند باشد و این مذهب یا نژاد، چه تاثیر عینی در زندگیشان گذاشته؟ رابطه مردم با آنها چگونه است؟ آیا تعصب نژادی و مذهبی دارند یا ندارند؟ آیا از این نظرها با سایر روستاهای مجاور یا شهرستانهای نزدیک، تضاد دارند یا نه؟...

با چه زبانی تکلم میکنند؟ این سئوال برای ما روشن میکند که احیانا" اگر زبان آنها را نمیدانیم، یک راهنما با خود ببریم. و نیز اینکه این زبان خاص، آیا چه تاثیراتی میتواند در اوضاع کلی زندگیشان داشته باشد؟

میزان سواد مردمش چقدر است و آیا مدرسه در آنجا وجود دارد؟ دانستن این مطلب نیز میتواند برای ما راهگشا باشد زیرا صحبت کردن با یک آدم باسواد با صحبت کردن با یک آدم بی سواد فرق میکند.

تضادهای موجود در جامعه آن روستا چیست؟ این سئوال برای تحقیق ما اهمیت فوق العاده دارد. زیرا معمولا" در یک روستایی که مردمش با ظلم و ستم و استثمارخو گرفته‌اند. استثمارگران حاکم بر آنها، کوشیده‌اند تا به نحوی تضادهای عمده و اصلی وفرعی را درنظر آنها قاطی کنند تا آنها نتوانند دشمن عمده خویش را بشناسند. اما ما میتوانیم با شناختن این تضادها، فوری به دسته بندی آنها بپردازیم و بر طبق همین دسته بندی با مردم سخن بگوئیم تا آنها بر عادت کنند که تضادهای اصلی و فرعیشان را در مقابل تضاد عمده، اصل دهند.

در هر روستا، شکل تضادها به همان صورتی که در اندیشه توده‌ها نقش بسته، یک جهت گیری کلی را برای حرکت آن روستائیان مشخص نموده است. مثلا" در همین روستای محمدآباد، از آنجا که بین معلم ده و ملای ده تضاد وجود دارد آنها کوشیده‌اند تا این تضاد را به درون توده‌ها منتقل نمایند و هر کدام عده‌ای را به طرفداری از خویش

بشیج نمایند. در این روستا، از آنجا که کارد ملا نیز بر بوده است، توانسته معلم را در اقلیت قرار دهد و جهت گیری کلی حرکت مردم را بسمت ضدیت با او سوق دهد.

اما تضادهایی که در محمد آباد، وجود دارد به همین جا خلاصه نمی‌شود. در این روستا که مذهب اصلی مردمش تشیع است، عده‌ای سنی‌مذهب نیز وجود دارند که از سالها قبل به آنجا کوچ کرده‌اند. اینها، خواه ناخواه یک احساس بیگانگی با محیط دارند و چون خود این عمل کوچ باعث باز شدن افق دید آنها شده و جهان بینی‌اشان را وسیع تر و اندیشه‌اشان را بازتر نموده‌است، بلافاصله توانسته‌اند در محیط تازه تضاد عمده، یعنی خان ده را شناسایی کنند و با اتحاد و هم بستگی‌یی که معمولا" ناشی از در اقلیت بودن است، از زیر بار وی شانه خالی نمایند. در نتیجه خان ده نیز با همکاری کدخدا و ملای ده، کوشیده است تا برای جلوگیری از نفوذ اندیشه انقلابی و مخالف آنها به سطح روستا، تضاد شیعه وسنی را علم کند و این دو دسته را آچنان رو درروی یکدیگر قرار دهد که هیچ کدام حرف دیگری را ملاک ندانند و در نتیجه زبان مشترکی برای سخن گفتن پیدا نکنند.

در روستای محمد آباد، یک سلسله مسائل و جریاناتی وجود دارد که در ارتباط ارگانیک با یکدیگر قرار دارند. مثلا" وقتی که وارد ده شدی، اگر که ابتدا به سراغ سنی مذهبها بروی، دیگر شیعه مذهبها تحویلت نمی‌گیرند و اگر که اول به سراغ آنها روی، سنی‌ها تو را طرد می‌نمایند. اما اگر که نماز خوان باشی و اول به سرد ملای ده بروی، هر دو دسته تحویلت میگیرند. هر چند که کوچ کنندگان سنی مذهب، بعلت در اقلیت بودن، یک احساس خود کم بینی دارند، اما به علت اندیشه پویاتر ومحارب بیشترشان، متقابلا" یک نوع خود کم بینی را در شیعه مذهبان مقیم روستا، ایجاد نموده‌اند. و این امر، یک احساس رقابت را در شیعه مذهبان نسبت به سنی مذهبان بوجود آورده است که اگر چنانچه آنها چیزی یاد بگیرند، اینها هم به دنبال یاد گرفتنش میروند و با... این است

که پیشگام برای ابلاغ پیام خویش، باید از گروه اقلیت شروع کندوچون این گروه خواه ناخواه از یک روحیه عصیانی‌تری نسبت به گروه اکثریت برخوردارند، در نتیجه زمینه پذیرششان هم بیشتر است و بخاطراین که از پیام جدید، به عنوان سنگری برای حفظ موجودیت خویش یا تحمیل شخصیت خود استفاده کنند، از آن استقبال خواهند نمود. البته در اینجا انگیزه‌ها مهم است ولی باید توجه داشت که توده، وقتی‌که در پشت سر یک فکر به حرکت در آمد، خواه ناخواه در جریان عمل، انگیزه‌هایش را تصحیح خواهد کرد.

البته، این نمونه ساده‌ای است از آنچه یک گزارشگر میتواندمثلا" از یک روستا و کلیه خصوصیات و ویژگیهای آن ارائه دهد. هر چند که مثال فوق نواقص زیادی دارد اما یک نکته‌را میتواند روشن کند وآن‌هم اینکه گزارشگر، در ضمن تهیه گزارش خویش، به چه مسائلی باید توجه کند، به چه چیزهائی اهمیت بدهد، چگونه مجموعه اطلاعات بدست آمده را تدوین و تحلیل نماید و چگونه نتیجه گیری کند.

و باز هم میگوئیم که حرف همان است که در آغاز گفته شد. پیش گام گزارش گر باید در ضمن تهیه گزارش بکوشد تا زبان ادبیات خاص هر محیط‌را و هر تیپ اجتماعی را که در آن محیط زندگی میکند، از طریق کشف دیالکتیک خاص آنها، بشناسد و بفهمدو از طریق تحلیل و نتیجه گیری خویش،ارائه دهد که میتوان از آنها، وارد توده شد و ابلاغ پیام کرد.

به‌امیدآن روز که هر کدام ازما، به آن مرحله‌ای برسیم که‌بتوانیم براحتی با مردم خویش سخن بگوئیم و حرف خود را با آنها در میان بگذاریم.

"والسلام"

قیمت ۲۰ ریال